

دارالخلافة طهران و مأموریت مقرب الخاقان میرزا علی نقی خلف الصّدق صاحب دیوان مغفور میرزا محمد تقی علی آبادی به امورات درب خانه نواب مستطاب شاهزاده آزاده ولیعهد دولت ابد مهد و اهتمام نواب امیرزاده اردشیر میرزا و میرزا موسی وزیر دارالخلافة و انجام و انتظام مهمات شهر و خارج.

و مراجعت جناب مجدت همراه جنرال بروسلیوف ایلچی دولت بهیه روسیه با نشان و خلعت به مهمانداری علینقی خان سر تیب افشار و توجه فرمودن اعلیحضرت شاهنشاهی از چمن لار به افجه.

و چون قریه افجه از متنزهات آن سامان و از ابنیه خاصه جناب صدراعظم دولت علیه ایران است اعلیحضرت شاهنشاهی در آن عمارت سکونت فرمودند، و عید سعید قربان اضحی را به سلام عام به شکوه تمام در آن عرصه سعادت فرجام گذارنیدند. و سلام عید غدیر خم و جشن تهنیت کثیرا البرکت روز مذکور را در قریه نیاوران شمیران در عمارت مستحدثه رفیعه موسوم به جهان نما به جاه و جلال و نظم و کمال و شوکت و حشمت بگذارنید، و چاکران دربار را به انعام و خلعت و اکرام و نعمت بنواخت. و جناب حاج ملا محمد کاشانی و میرزا جلال الدین و آقا سید احمد منزوی را مخلع ساخت. و در بیست و ششم شهر ذی حجه موبک همایون اعلی از نیاوران وارد دارالخلافة طهران گردید.

اذکر وقایع متنوعه

و در این ایام نواب مستطاب حشمت الدوله به حکومت اصفهان مأمور و چراغعلی خان به رکاب اعلی احضار شد.

و محمد حسن خان سردار ایروانی که به حکومت یزد و کرمان می برداخت رحلت یافت.

و ایام محرم هزار و دو بیست و هفتاد و دو (۱۲۷۲ هـ / سپتامبر ۱۸۵۵ م) به عزاداری و سوگواری حضرت سید الشهداء حسین بن علی علیهما السلام در گذشت.

و در شهر صفر عالی جناب حاج ملامحمود نظام‌العلما مریض و فوت گردید.
و چون مقرب‌الخاقان نصرالله خان قاجار خال بی‌همال ستوده خصال شاهنشاه
جمشید جلال حاوی علوم گزیده و جامع اخلاق حمیده و حامی علما بود و به
شوق مکاسب اخروی به مناصب دنیوی چندان رغبتی نداشت به «نظام‌العلما»
ملقب و معموم گردید، در مجالس خاص به جلوس اختصاص گزید.

و مقرب‌الخاقان وزیر نظام که در مشهد مقدس نظمی کامل داده بود و ابنیه
جدیده عذیده بنیاد نهاد، به دارالخلافة احضار شد، و میرزا محمد قوام‌الدوله و
عبدالملک و سام خان ایلخانی از طهران به خراسان رفتند.

و چون عبدالعلی خان پیشخدمت خاصه خلف مقرب‌الخاقان حاجب‌الدوله با
وجود اخلاق شایسته و صفات پسندیده در مراتب کمالات از نثر و نظم رتبتی عالی
حاصل کرده بود، حضرت شاهنشاه فلک‌جاء او را به لقب «ادیب‌الملکی»
مخصوص و مخلص فرمود، شبی کل موزونان طهران را از پیر و جوان و قدیم و جدید
ضیافتی بزرگ کرده، مجلس به مدایح ظل‌الله گیتی پناه درگذشت، و حاجب‌الدوله
غالب را انعام و اکرام نمود.

و چون مقرب‌الخاقان مهرعلی خان ملقب به «شجاع‌الملک» خلف‌الصّدق
حاجی شکرالله خان نوری که شجاعتی موروثی و مکتسبی دارد مصدر خدمات
بزرگ در فارس شد به خلعت و نشان همیون میربنجه‌گی مخصوص گردید، و بر
امثال و اقران افتخار و اقتدار گزید.

در این ایام از جمله واقعات شیراز وفات عالیجناب فخرالمشایخ شیخ ابوتراب
امام جمعه و جماعت شیراز بود که در شهر ربیع‌الاولی رحلت نمود.
هم در این اوقات موکب همیون چندی در باغ خارج شهر که از ابنیه مستحذثه
جناب جلالت مآب صدراعظم است و به نام فرزند ارجمند نجیب مستعد خود
میرزا داودخان ساخته و «داودیه» لقب یافته و از بناهای رفیعه و عمارات منیعیه
است، تفنن و تمکن گزید.

مقرب‌الخاقان محمدولی خان قاجار دولو بیگلربیگی استرآباد به حضور اقدس
خوانده شد، و جعفرقلی خان بوزنجردی ایلخانی شادلو که مدّتی در دارالخلافة
مقیم بود به حکومت استرآباد و جاجرم و نردین و گرگان مأمور شد.

و عالیجاه میرزا اسمعیل خان مباشر مهم خارجه استرآباد که مردی عاقل با کفایت است و آگاه از حقایق آن ولایت به پیشکاری امورات آن سرحدات مأمور و مخلع و روانه گردید.

ذکر مأموریت

عمدة الامراء العظام جناب مقرب الخاقان
سیف الملک عباسقلی خان میر پنجه ایلچی کبیر
به سفارت سنت پترزبورغ به جهت تعزیت و تهنیت
اعلیحضرت ایمپراطور اعظم الکسندر باولیچ

سابقاً مذکور شد که جناب مجدت همراه جنرال پروسلیف به اخبار و مژده جلوس اعلیحضرت امپراطور روس به دارالخلافه آمد و نامه [۱۸۶] مودت ختامه آورد و معزز و مکرم بازگشت. چون در طریقه مواحدات دولتین لازم بود که بزرگی شایسته و صاحب منصبی خجسته از جانب دولت جاویدمدت به تعزیت و تهنیت ایمپراطور جدید دولت بهیته روسیه مأمور گردد.

در این ایام انساب و انجب از جناب عمدة الامراء العظام مقرب الخاقان عباسقلی خان خلف الصّدق محمدزکی خان نوری سردار فارس و کرمان نبود، چه بنی عم جناب جلالت مآب اشرف افخم اعتمادالدوله صدراعظم و خال جناب نظام الملک بود و در شجاعت و مناعت و کمال و جلال عظیم المثال؛ لهذا به مزید اکرام و انعام و تعیین خطاب و القاب و اعطای نشان و حمایل و خلعت و شمشیر و کمر مرصع معزز و مخلع گردیده.

و مقرب الخاقان محمد قاسم خان برادر کهنتر معیر الممالک ایران که سابقاً کارپرداز اول دولت علیه و متوقف در تفلیس بود احضار شده به مستشاری سفارت کبری با جناب سفیر کبیر مأمور شد که به جناب جانشین قفقازیه تهنیت گفته به اتفاق سفیر کبیر روانه پترزبورغ شود. و نریمان خان ولد سهام الدوله سلیمان خان گرجی به نیابت اول سفارت کبری و میرزا صادق حکیم به نیابت دویم و حاج میرزا محسن به مترجمی اول و نظر آقا به مترجمی دویم معین شدند و میرزا مهدی و

میرزا حبیب‌الله منشیان سفارت گشتند.

و جناب سفیر کبیر رخصت انصراف یافته با جلالتی وافی و نبالتی کافی و سامانی محتشمانه و شکوهی محترمه راه آذربایجان برگرفته همی رفت، و در نوزدهم ذی حجة الحرام به تبریز رسید. تمامی اهالی نظام و حاج میرزا محمد خان دبیر مهام و میرزا احمد خان برادر مقرب الخاقان قائم مقام تاباسمینج لوازم استقبال به ظهور آوردند، و از جانب نواب نصرت‌الدوله العلیه العالیه فیروز میرزا حکمران آذربایجان و قائم مقام اسبان جنیبتی زرین ستام پیش آوردند، و عالیجاه جنرال قونسول دولت بهیه روسیه که در نعمت آباد بود با اجزای سفارت به استقبال جناب سفیر کبیر سیف‌الملک استعجال جست، پس از ورود به باغ شمال با قونسول مذکور میهمان مقرب الخاقان قائم مقام گشتند.

پس از چندی توقف در دوازدهم محرم الحرام روانه مقصد گردیده، در هفدهم شهر مذکور وارد سرحد دولتین علیتین شده، صاحب منصبان که به پذیره و میزبانی جناب سفیر کبیر مأمور بودند با جمعی سالدات و سواره و صاحب منصبان دیگر و ده (۱۰) عراده کالسکه و ده (۱۰) عراده ترشگه [= درشکه] در رسیدند، و معارف آنان را نام چنین بود: کاخانوف سرهنگ توپخانه، بوره شیوف مترجم، یارطانوف نایب و مراجانوف حاکم نخجوان، کلبعلی خان پسر احسان خان مرندی، ژوکوف و مرتیس حکیمباشی شرایط تحریم و تکریم به ظهور رسانیدند و شیرینی و قند و حلویات چند بیاوردند و اظهار مهربانی و دوستی کردند.

و در روز نوزدهم از ارس حرکت نموده روانه مقصود اصلی گردید، و روز ورود به تفلیس جنرال ماجور [= ماژور] محرانسکی و جنرال قسطنطنین للی کارگزار امور خارجه مملکت قفقازیه و بولکونیک قلی تکین بیگلربیگی تفلیس و بولکونوک مایور سواره نظام دو نفر و بولکونوک مایور پیاده نظام نیز دو نفر، و آجودان جناب کینیاز بهبودف نایب جانشین قفقازیه و حاکم کل مملکت و میرزا اسکندر مایور و مترجم کینیاز و صد (۱۰۰) نفر سواره ژاندارم یعنی محافظ شهر و صد و پنجاه (۱۵۰) سواره نظام و تمامی کارگزاران امور خارجه و اجزای دفتر خانه رسم استقبال به جای آورده، پیاده گشته یکدیگر را دریافتند و تا باغ مانیستو که قریب به شهر

است و عمارتی عالی دارد بیامدند، و سه نفر جنرال بر در باغ پیاده شده احترام لازمه به جای آوردند.

و جناب سفیر کبیر به باغ فرود آمده پس از صرف چای و شیرینی و قهوه بیرون آمده، با اجزای سفارت در کالسکه‌هائی که حاضر کرده بودند سوار شده عزیمت شهر نموده، پلیس مسطر^۱ شهر تفلیس با تمامی اجزای پلیس به استقبال آمده، پس از اوکلانتر شهر با معارف و تجار و اعیان و طبیل و علم در رسیدند، و کل اهالی شهر از ملل مختلفه و طوایف متفرقه به بیرون صف برکشیدند. هفتاد (۷۰) رأس گاو و گوسفند قربانی کردند و اهالی قراولخانه به ادای احترامات نظامیه و سلام با بیرق و شیپور پرداخته، در حین ورود به شهر بیست و یک (۲۱) توپ به جهت احترام خالی کردند. و اهالی قراولخانه بزرگ در خانه جناب جلالت مآب مرادیف جانشین قفقاز احترامات نظامیه و سلام به جای آوردند.

و جناب سفیر کبیر سیف‌الملک در خانه ناچارلینک اشتاب یعنی امیر نظام که بهترین خانه‌های امرای عالی مقام بود نزول اجلال فرمود و در آن محل نیز قلعه‌بیکی و اهالی نظام پیش‌فنگ زده سلام نظامی بعمل آوردند و جنرال بروسلووف و برادر کینیاژ بهبودف رئیس دیوانخانه پالابت و نویسندگان دیوانی صف کشیدند و معرفی نمودند. و جناب سفیر کبیر به منزل معینه مخصوصه درآمد، و بی فاصله از جانب جناب کینیاژ شیرینی مبارکی منزل بیاوردند و فرستاده او عذرخواهی کرده بازگشت، و دو نفر آجودان و سه نفر افسر را مواظب خدمت سفیر کبیر نمودند، و با فاصله دو ساعت گذشته جناب کینیاژ بهبودف به دیدن جناب سفیر کبیر آمده تهنیت ورود گفته مهربانها نمودند، و اظهار شعف به ملاقات کردند، و بعد از صرف چای و قهوه بازگردید.

دیگر روز جناب سفیر کبیر عزم بازدید کرده جناب کینیاژ احتراماً مجلس بازدید را در خانه جناب جلالت مآب و جانشین مقرر داشته، تمامی اهالی تفلیس از ارباب قلم و اصحاب شمشیر در اوطاقها صف کشیدند، و در زمان ورود کینیاژ، معزای الیه [۱۸۷] تا حوالی اوطاق سیم به استقبال پیش آمده اظهار مودت نموده، ارباب مناصب را معرفی کرده، پس از صرف چای و قهوه و شیرینی جناب سفیر کبیر به

منزل مخصوص مراجعت نموده، بلافاصله جناب بهبودف با بعضی از جنرالهای بزرگ به بازدید سفیر کبیر آمده اظهار محبت و مهربانی و شغف کرده به منزل خود باز گردید، و پس از لختی توقف جناب سفیر روانه مسکو و پترزبورغ گردید و کیفیت ورود در محل خود ترقیم خواهد یافت^۱.

۱. در نسخه‌ای از نسخ که در اختیار مصحح است، ورود سیف‌الملک به مسکو در ادامه همین مطلب آمده است، در حالیکه در بیشتر نسخ و نسخ چاپ سنگی بعد از بیان چندین مطلب قرار گرفته.

ذکر سوء سلوک

سعید محمد خان ظهیرالدوله حاکم هرات و

طغیان طایفه هزاره به جهت قتل

کریم داد خان و عزل ظهیرالدوله و

رفتن نواب شاهزاده محمد یوسف از

مشهد مقدس به حکومت هرات

بعد از غلبه یار محمد خان ظهیرالدوله افغان بر شاهزاده کامران میرزا حکمران هرات اولاد و احفاد شاهزگان افغان احمدشاهی متفرق شدند، و کامران از میان رفت، و یار محمد خان به نفسه استقلال گزید.

و بعد از وفات او امر حکومت هرات و مضافات آن به پسر اکبرش سعید محمد خان انتقال یافت و عریضه و هدایا به دولت علیه ایران فرستاده، مانند پدر خود متابعت و مطاوعت پیشه کرد و به لقب پدر ملقب شد. و مدتی بر این وتیره حکمرانی کرد و از خدمات شایسته تهاون نورزید، همیشه خود را از وابستگان و سرحدداران خراسان می شمرد و از امنای دولت علیه بدو مکرمتها رفت و تقویتها شد تا در این اوقات با رؤسای شهر و بلوک بنا را بر سوء سلوک نهاده در قتل افراط گزید و در اسر دست تطاول برگشاد.

از جمله کریم داد خان هزاره ای را بی جرمی به قتل آورد و اعظم و ارکان هرات را از خود متوحش و مضطرب کرد، و چون از سفر قورات به هرات باز آمد به نا واجب توپ بر برج و حصار شهر هرات زدن فرمود. چون سبب از او پرسیدند؟ جواب داد که می خواهم ببینم شهر هرات را به توپ خراب توان کرد یا نه! همانا این حرکات

سخیفانه بر مانیای^۱ او دلالت کرد و مردم در عزل و دفع او همداستان آمدند. فی مابین هزاره و ظهیرالدوله به واسطه قتل کریم‌داد خان مخالفتی باهر ظاهر شد، و با اهالی شهر بنابر منازعه نهادند، آخر الامر هزاره و افاغنه متحد و متفق شدند و در شهر اجماع کردند و ظهیرالدوله را معزول نمودند و شاهزاده محمدیوسف بن قاسم میرزا بن فیروز میرزا که مدتها در دولت ابد مدت ایران به ملازمت اشتغال داشت و در خدمت ولات خراسان مصدر خدمات می‌گشت، در این ایام در خراسان بود و چون کار هرات چنان شد اعظم افاغنه متفقاً کس به طلب او فرستادند، به محض اطلاع احدی را مخبر نکرده از نواب اشرف والا فریدون میرزای فرمانفرمای خراسان نیز رخصت انصراف نگرفته از شهر مشهد بیرون شده به تعجیل راه هرات برگرفته همی‌رفت.

و از غلط کاریهای ظهیرالدوله اینکه سابقاً چهارصد (۴۰۰) سوار به غارت و تاراج بیرجند فرستاده بود، سواران به یکی از قلاع بیرجند رسیده دست قتل و اسیر برگشاندند و هفت نفر از سادات آنجا سر بریدند و برخی را اسیر گرفتند، و اموال آنان را به غارت بردند و عزیمت قلعه دیگر کردند. میرعلم خان عرب از این حادثه عجیب اطلاع حاصل کرده به محض خبر دویست (۲۰۰) سواره و یکصد و پنجاه (۱۵۰) تفنگچی پیاده که حاضر داشت حرکت داده، پیادگان را با سواران ردیف نموده، روی به سواران هراتی و افغان آورده، در ایشان رسید، و محاربه آغاز کرد. شصت (۶۰) کس از آنها را کشته هشتاد (۸۰) نفر به دست آورده، اموال و اسرا را باز پس گرفته، معدودی از بقیة السیف مجروح و مخدول بدر رفتند و به هرات درآمدند.

و قبل از ایشان شاهزاده محمدیوسف وارد شهر شده، ظهیرالدوله را محبوس نمودند و او را بر مسند حکمرانی هرات جلوس دادند. چون سواران در آن حین رسیدند و کار ظهیرالدوله را چنان دیدند متوهم شده متفرق گشتند، و شاهزاده یوسف بدین سهولت بی خون دل به حکمرانی هرات بر نشست و عریضه و پیشکش و هدایا به خراسان و دارالخلافه ارسال و انفاذ داشت و مستدعی تشریف و منشور گشت و مورد الطاف و اعطاف سلطانی گردید.

۱. واژه‌ای یونانی که دلالت بر نوعی جنون و دیوانگی کند.

و در این ایام تراکمه سرخسی فرصت غنیمت شمرده زیاده از هفتصد (۷۰۰) سوار به غارت صفحات هرات روانه شدند تا قلعه بهره رفته اسیر و اموال بسیار به تصرف درآوردند، افاغنه مستحضر گردیده با سواران تراکمه به مدافعه و منازعه درآمدند، و به نواب شاهزاده محمدیوسف میرزا اخبار نمودند. نواب معزی‌الیه برادر خود را با جمعی سوار به حمایت افاغنه و محاربت تراکمه فرستاد، در سر راه کافر قلعه به یکدیگر رسیدند و جنگی سخت کردند. سواران افغان غلبه کرده اموال و اسرای خود باز ستدند، و جمعی از تراکمه را قتل و اسیر ساخته مراجعت گزیدند. و گروهی از سواران افاغنه به تاخت و تاراج قاینات آمدند، امیر علم خان پسر وکیل قاین با آنان محاربه کرده مظفر شد، چهل (۴۰) نیزه سر و چهل اسیر زنده مصحوب سواران خود به دارالخلافة طهران فرستاده، نشان و مرتبه سرهنگی یافت و سوارانش منعم و مخلع بازگشتند. و از جانب بلوچستان نیز امامعلی خان سرهنگ جمعی بلوچ اسیر و سرهای بریده به دربار معدلت مدار فرستاد.

اذکر مأموریت غلام حسین خان سپهدار به حکومت کرمان

و چون محمدحسن خان سردار حکمران یزد و کرمان وفات یافته، و در آن سرحدات سایی کامل و حاکمی عاقل البته لزوم داشت، امیرالامراء العظام مقرب الخاقان غلام حسین خان سپهدار سابق عراق و حاکم لاحق اصفهان که از اجله معارف آستات مروّت پاسبان بود و به حسن کفایت و نظم ولایت و خصال کریمه و اوصاف حمیده معروف، به حکومت آن ولایات و انتظام آن صفحات مأمور داشتند، و یک ثوب جبّه ترمه زمردی اعلی دو زنجیره و قبای ترمه گلی از ملبوسات خاصه به رسم خلعت بدو التفات شد. و حامل خلعت محمدتقی خان پیشخدمت خاصه بود، و فرزند دانشمندش [۱۸۸] محمدحسن خان که علوم غربیه نظامیه و هندسیه را علی التفضیل در سالی چند به مدرسه مبارکه دارالفنون تکمیل کرد، و از امثال و اقران بر سرآمد، به سرهنگی توپخانه مبارکه و انتظام امور قورخانه و غیره در

خدمتش روانه شد.

و عالیجاه میرزا محمد علی آبادی مازندرانی به وزارت آن ولایت اختصاص یافت و میرزا اسدالله خان مازندرانی الاصل کرمانی موطن که از اجله مستوفیان نجیب است و در طهران متوقف بود، بر حسب امر امنای دولت مامور به خدمات آن صفحات گردید، و اختیار ولایت یزد کماکان به محمدیوسف خان پسر سردار مغفور مذکور مفوض افتاد، فرزند اکبرش عبدالله خان میرپنجه به دارالخلافة آمده از ملتزمین رکاب شد.

ذکر توجه اعلیحضرت شاهنشاهی به شکار حوالی جاجرود و نخجیراندازی در آن صیدگاه مسعود

مرز و بوم شکارگاه جاجرود به وفور صید و نزهت ارض و عدویت ماء و صفوت هوا معروف است و مانند سایر نخجیرگاههای قریبه حضرت دارالخلافة به صفای معموریت مکان و اشمال برقصور بی قصور و عمارات سدیدالبنیان موصوف، چون خدیو عهد و زمان حضرت شهریار جوانبخت گیتی ستان را به واسطه شجاعت فطری و بسالت و جلادت جبلی بهرام وار خاطر به صیدافکنی و نخجیراندازی مولع است و مایل، و غالب اوقات به شکار گور و گوزن و اصطیاد سباع و ضباع راغب و شاغل، و از آغاز صفرسن پیوسته تیرش را پیکر غزال ترکش و شمشیرش را سینه مرال قراب همی بود.

نظم

ز تیرری فزونتر نبودی به بالا که تیرش همی خورد خون غظنفر
در این ایام که ایام شهر ربیع و ربیع اتلال از وفور ریاحین و لاله نظیر کوه نشابور و کان بدخشان گشته، نشاط شکار و رغبت نخجیر از طبع همایون سر برزد، جماعتی از متجندة شکارافکن و بازداران کبک شکن را در رکاب اعلی رخصت رکوب داد، پرویزوار برگلگون راهسپار برآمد، بعد از قطع فراز و فرود چون دریائی مواج بر لب رود جاجرود فرود آمد، به روزی چند چندان کبک و تیهو و گوزن و آهو در خون

کشید که گفنی اطلس رومی بر در و دشت فرو گسترده اند:

نظم

ز بیم تیرش شد کوه بر پلنگان چاه ز بیم یوزش شد دشت بر غزالان تنگ
شکارگاه به سرخی چو لاله زاری کرد ز خون سینه گور و ز خون جسم پلنگ
چون از بسیاری قتل شکاری در آن حوالی نخجیر کمیاب شد، شهریار جمشید
اورنگ قصد قریه موسوم به سیاه سنگ فرمود، و پس از لختی تفرج در صحرا و
کوهسار و عدم حصول نخجیر و شکار کسالتی و ملالتی در طبع صید جوی آن شاه
شیر خوی بدید آمد، و از جستن گور و گوزن نومید شد.

و در این محل کوهی است شامخ سر به فلک بر آورده که مرور آب به تصاریف
دهور و کرور شهور سنگ خارا را بریده و دره وار معبری پرداخته، و رهگذاری
ساخته، و قریب به ده (۱۰) ذراع فضائی مسطح نموده، چنانکه طول آن تنگنا زیاده
از یکصد (۱۰۰) ذرع ورودی از آن تنگ فراخ جاری گشته به صحرا روان است و از
دو سوی آن رود دو کوه بلند آسمان ساست و ابدأ در آن تنگنا و رود گمان نخجیری
نیست.

چون پادشاه اسلام پناه از صید مایوس گردید، بدان محل توجه فرمود که بر لب
رود لختی نشسته و ناهار شکسته رجوع فرمایند. خوانسالار سفره بگشاد و انواع
طعامها فرو بنهاد، همانا در دل الهام منزل پرتو افکند که چه بودی اگر هم اینجا کباب
ترازان آهوی خشک حاضر آمدی. همانا از قوت نفس کامل و امارت بخت شامل
گرگی دو درنده گوزنی چرنده را رمانیده از دشت و کوه بدین سو دوانیده، چنانکه
شکارچیان نخجیر وال و جرگه داران کوه مال صیدی را بر سر تیر شهر یاران
نخجیرگیر آورند، آن گوزن کهن سال کشن شاخ را.

نظم

دراز گردن و کوتاه پشت و گرد سرین سیاه شاخ و سیه دیده و نکو دیدار
به چشمش اندر گفنی کشیده بودستی به سحر سرمه خوبی و نیکوئی سحر
به پاره کوهی که بر فراز سر خدیو سر افراز بود آوردند، و بیچاره گوزن که از گرگان
همی گریخت وقتی خبر شد که دو گرگش در قفا و شیری از برابر آشکارا شد، ناچار
قصد کرد که بر کوهی فراتر که پنج ذرع اعلی بود بر جهد و از تیر شهریار شهرگیر و

رهد. پادشاه شیرشکن نخجیر فکن به چالاکی از جای برجسته تفنگی بر او بگشاد که از هوا به زمین افتاد، خادمان خاک را به خونس بیاغشتند و شاخس را گونه شاخه ارغوان داده به حضور بیاوردند، و به جناب صدراعظم افخم که در رکاب اعلی بود مرحمت شد، و حضار از این کار متعجب شدند و آفرینها گفتند.

[اوضاع نابسامان خراسان بزرگ]

و بعد از چندی به دارالخلافه مراجعت افتاد و منهیان معروض داشتند که: در بلاد شرقی فتنه‌ای جدید حادث شده و امیر دوست محمد خان سردار کابل با سپاهی بی‌شمار به طمع تسخیر هرات و قندهار حرکت نموده، عزیمت صوب خراسان گزیده، و چون به قندهار در آمد، برادرزادگان خود را که فرزندان کهن دل خان مرحوم حاکم و سردار قندهار بود بی‌تصرف نموده قندهار را به ضبط و تصرف گرفت، و فتنه به خواب رفته را بیدار ساخت، چنانکه تفصیل آن در مقام متناسب معلوم و مرقوم خواهد گردید.

[وفات میرزا فتح الله لشکر نویس]

و جوان لیبیب نجیب میرزا فتح الله لشکر نویس باشی که در این ایام به زیارت کربلای معلی می‌رفت در عرض راه مریض گردیده، در سیزدهم ربیع الثانی وفات یافت. و نعش او را به عتبات عالیات نقل نمودند، و غالب خلایق از این حادثه متأثر و متحسر شدند:

پس از مرگ جوانان گل مرویاد

[خلعت شاهانه]

چون عالیجاه مقرب الخاقان فرخ خان صندوقدار مصدر خدمات شایسته شد، از حضرت شاهنشاهی به یک قطعه گل کمر مکمل بالماس مخصوص و مفتخر و

مباهی گردید.

ازیارت مشهد مقدس |

و عالی جناب مجتهد الزمانی شیخ عبدالحسین سلمه الله که به زیارت ارض اقدس و مشهد مقدس رفته بود، پس از زیارت به دارالخلافة طهران [۱۸۹] باز آمد، و در استقبال و تحریم تکریم جنابش اجتماعی به سزا روی داد، و به نشر علوم پرداخت

وفات فریدون میرزا و

حکومت سلطان مراد میرزا در خراسان |

نواب مستطاب فریدون میرزا فرمانفرای خراسان که چندی مریض و بستری بود در شانزدهم ربیع الثانی سال یکهزار و دویست و هفتاد و دو (۱۲۷۲ هـ / ژانویه ۱۸۵۶ م) در شهر مشهد مقدس ارتحال گزید، و بر حسب اشارت امنای دولت در مسجد شاه دارالخلافة مجلس ترحیم و فاتحه بر پای کردند، و تمام شاهزادگان و عظمای ملک و علمای ملت سه روز به عزاداری و خیرات پرداختند.

اقبل از آنکه خبر وفات فریدون میرزا به دارالخلافة برسد، حضرت شاهنشاه، حسام السلطنه را مأمور به سرداری خراسان و نظم اختلال افغانستان کرده، بعد از آنکه چند منزل طی کرده و به خراسان نرسیده بود، خبر وفات فرمانفرما به دارالخلافة رسید، بی تأمل فرمان حکومت خراسان نیز به عهده حسام السلطنه صدور انفاذ شد] و حکومت خراسان دیگر باره با نواب حسام السلطنه سلطان مراد میرزا برادر کهنتر مفوض افتاد و استعجالاً روانه شد.

نظم

که دارد به آمد شد این راه را
یکی را ز هنگامه گوید که خیز

چنین است رسم این گذرگاه را
یکی را در آرد به هنگام تیز

اذکر وقایع دیگر

هم از واقعات این ایام ماموریت نواب لطف‌الله میرزا است به حکومت مازندران و مخصوصیت نواب محمد محسن میرزا [خلف‌الصدق عبدالله میرزای دارا به منصب] امیر آخوری و مخلع گردیدن او.
 هکذا ارسال خلعت مهر طلعت به افتخار نواب حشمت‌الدوله حمزه میرزا حکمران اصفهان و احضار محمد ابراهیم خان سرتیپ از شیراز به دارالخلافة.

ذکر ورود

مقرب الخاقان جعفرقلی خان ایلخانی شادلو به
 استرآباد و انتظام امور گرگان و نردین و جاجرم و
 متابعت طوایف تراکمه و آمدن به نزد وی^۱

جعفرقلی خان ایلخانی شادلو را نسب باهر و حسب ظاهر است، دلیری و عاقلی است به بسالت و اصالت معروف، و عاملی به کفایت و کفالت موصوف، سالها و صیت جلادتش در خراسان اباعن جد مرجع اعظام و ملجأ افاحم و روی وجوه و پشت گروه و معاضد ابرار و معاند اشرار، بنا نهنده صلح و پذیره گشته جنگ، برآورنده نام و فرو برنده ننگ بوده، هم از گاه خردی مصدر کارهای بزرگ گشته، و در جوانی به نیروی خرد بزرگان را خرد کرده، صیتش از میمنه و چیچکتو در گذشته و نامش در خوارزم و سقسنین منتشر آمده، چه شبها که بر سر غنیم سرعتر از اجل مبرم تاخته، و چه روزها که هزیمتیاں خود را چون عمر بر سر آمده، تکیه گاهش قبضه شمشیر است و بسترش کوه زین، مجلسش میدان نبرد است و خلوتش حوزه کین.

اگر چه چندی در اواخر دولت پادشاه ماضی محمدشاه قاجار طاب ثراه به موافقت آصف‌الدوله و سالار قاجار متهم گردید، چون پدر بر پدر بدین دولت

۱. در نسخه دیگر: ذکر حال جعفرقلی خان ایلخانی شادلو در حکومت استرآباد و بزنجرود و جام و نردین و محاربه او با طوایف تکه و غیرهم.

جاوید خدمتها کرده بوده، بدین ننگ و بدنامی تن در نداده در آغاز جلوس میمنت مانوس شاهنشاه عصر سربرگردن خود گرفته مردانه به پای تیغ شاهنشاه جرم بخش روی نیاز آورده، مصدر تفقدات و مظهر تفضلات گردید. و چندان ارادت و عبودیت خود را بی شائبه غرض به ظهور آورد که در مراتب شأن و منصب از پایه سلف در گذشت، و از امثال و اقران ممتاز شد.

چون در این ایام در خراسان و خوارزم اموری چند حادث شد که سرحداری شایسته قهر و قمع تراکمه و در خور عزل و نصب اوزبکیه می بایست و از او تواناتر و داناتر در این کارهای بزرگ خاصه در آن صفحات نبود، حکومت استرآباد و جاجرم و نردین و بوزنجر و اختیار توابع و مضافات و تراکمه کوکلان و یموت گرگان و اترک در کف کفایت و قبضه درایت او باز گذاشته آمد، و در شهر ربیع الثانی با سرباز عرب و سواره عجم و یک هزار (۱۰۰۰) سوار شادلو و چگنی و نردینی و جمعی سواران کوکلان و تکه و غیرهم با جلالتی کامل و صلابتی هایل به استرآباد رسید، و اهالی شهر قریب به یک فرسخ از بزرگ و خرد و زن و مرد به پذیره آمدند و وارد شهر شد، و بر مسند حکمرانی متکی گردید. و رتق و فتق معاملات دیوانی و حل و عقد امورات داخله و خارجه به کارگزاری میرزا اسمعیل خان پیشکار معزی الیه مخصوص افتاد.

و طوایف تراکمه در خوف و رجا و بیم و امید از اماکن و مکان قریب و بعید راه خدمتش برگرفتند و اسرای آن سرحدات را که سابقاً برده بودند از بیم سیاستش باز آوردند، و متقبل شدند که پس از تحقیق و تفتیش در هر ایلی که از اسرای استرآباد سراغی نمایند او را به مکانش رسانند. و رعایا و برابا در مهّد امن و امان آسوده و مرفه الحال و غنوده شدند، و طاغیان خوارزم سر در جیب خمول فروکشیدند و از سطوت شیخون و ایلغار بردن وی دشمنان را خواب در دیده ها خار و موی بر اندامها مارگشت و از هر جا در سلک متابعانش منسلک شدند:

نظم

پا شدند بزرگان به پیش او آری بایستند به دریا چو در رسد انهار
 اکنون گرگانِ گرگان، گله را شبانند و دزدان یموت، خانه را پاسبان، استری از
 نواب جهانسوز میرزا از علفزار گریخته به اوبای تراکمه رفت، خود او را گرفته

بیاوردند، و قوشی شکاری از مال محمد رحیم خان برادر ایلخانی هوا گرفته به میان طایفه اتابای فرود آمده او را برداشته به استرآباد آورده تسلیم کردند، او اما تراکمه قبایل تکه که در قزل ریاط و اجال مریم و مرتع داشتند و در ظل محمد سردار خود از آفت آفتاب حوادث مصون می پنداشتند، همانا چنانکه به مکانت ایلخان تمکین نخواستند، اسرا و غنایمی که در سال گذشته از متعلقان باز پس نیاوردند. و هنوز تا چه کنند که این آغاز ریاست است و مقدمات سیاست!

ذکر ورود عمدة الامراء العظام مقرب الخاقان جناب سیف الملک سفیر کبیر عباسقلی خان به شهر مسکو و از آنجا به دارالملک سنت پترزبورغ رسیدن

در روز بیستم شهر صفر المظفر که زمان حرکت از تفلیس و عزیمت مقصد بود جناب کینیاز بهبودوف و عالیجاهان حاکم شهر و صاحب منصبان عظیم الشان تا یک فرسنگ راه به مشایعت جناب سفیر کبیر آمدند، و چند تن تا آخر خاک تفلیس همراهی کردند. در هر منزل و مسکن ضیاط و عمال و کارگزاران دولت شرایط استقبال و حرمت به ظهور آوردند، و در شهر ولادی قفقاز و استاوراپل و نوچرکس و وارانژ و طولاکه از بلاد عظیمه است یک فرسخ به شهر مانده حاکم و جنرالهای بزرگ و سواره و پیاده نظام آن دولت با فوج و بیرق و شیپورچی، چنانکه سابقاً مشروح و مرقوم رفت به لوازم تکریم می پرداختند، و جناب جنرال کوریوس که در استاوراپل سردار هشتاد هزار (۸۰۰۰۰) قشون است، و جناب جنرال اتامان که در نوچرکس سردار یکصد هزار (۱۰۰۰۰۰) کس است، مراسم پذیره و اکرام مرعی داشتند و دیدن کردند، و بیست و یک (۲۱) توب انداختند. و در هر شهری به تماشای تیاتر و کارخانه و جباخانه و مدرسه نظامی تکلیف نمودند [۱۹۰]، تا قصبه پادول اوسکی شش فرسنگی شهر مسکو، معین التجار میر علی اصغر با تجار دولت علیه ایران که در آنجا متوقف بودند به استقبال آمده قربانیها کردند.

۱. در نسخه ای دیگر برخوردار جعفر قلی خان شادلو با طایفه تکه را بلافاصله به دنبال مطالب آورده، در حالی که در اکثر نسخ با فاصله بیان چند مطلب دیگر آمده است.

و در روز حرکت از آنجا و ورود به مسکو که نوزدهم ربیع الاولی بود جنرال کینیازی که از جانب اعلیحضرت ایمپراطور به پذیره و استقبال به مسکو آمده بود با جناب مقرب الخاقان محمود خان سرتیپ مصلحت‌گزار سابق دولت علیه مقیم پترزبورغ تا سه فرسنگی به استقبال جناب سفیر کبیر آمده و مأموریت خود را اظهار کرد و تا حوالی شهر مسکو صاحب منصبان بزرگ و اکابر شهر و سواره و پیاده بسیار در رسیدند، در نزدیکی دروازه شهر در خانه‌ای بس عالی که نزول سفیر کبیر را معین بود نزول نمود، و قدری استراحت گزید.

پس از فراغت به کالسه‌هائی که احتراماً آورده بودند سوار گشته، ساعتی به غروب مانده به عمارت مخصوص ورود درآمد، و فوج صالادات و مستقبلین احترامات به عمل آوردند. و جناب فرمانفرمای مسکو شیرینی فرستاد و تحیت گفت. جناب ایلچی کبیر ساعتی بعد از ظهر روز بیست و دوم ربیع الاول به دیدن فرمانفرمای مسکو رفته کمال احترام دید.

و چون به منزل باز آمد فرمانفرما بازدید نمود، و خواهش کرد که شب به تماشاخانه بروند و مقبول افتاد و برفتند و بازگشتند و بیاسودند و بغنودند، غافل که فتنه دهر غدار کس را آسوده نگذارد و دیده چرخ بیدار فتنه را غنوده نپسندد، کس را شربتی نداد که ضربتی نزد، و نوشی نفرستاد که نیشی نداشت، خارش با گل نشسته و خمارش با خمر پیوسته، خزفی نبخشید که دُری نگرفت، صدفی نیاورد که گوهری نبرد، بزمی است که تا حریفان نشسته‌اند برخواسته‌اند و تا چون بدر تمام افزوده‌اند فرو کاسته، گلشنی است که بهارش را خزان در پی و گنجی است که دینارش را ازدها بر سر، در خنده‌اش گریه‌ها مدغم و در شهدش زهرها مضمهر است.

[درگذشت پسر ایلچی کبیر ایران]

علی‌الجمله جناب سفیر کبیر را فرزندی هجده (۱۸) ساله رشید بلیغ دبیر دلیر زیرک دانا به همراه بود، چون هوای مسکو که بها یضرب الامثال فی البرودة از کمال دم سردی کافور بیزی می‌کرد و کمان دی از غایت دل سختی، گلوله‌ریزی، دزدان راهزن برف معابر و مضایق عبور و مرور بر بسته بودند و سپید جامه‌گان سیاه کار بر در و بام

عمارات برنشسته، خفتگان بنات هنوز از خواب سبات بر نخوابسته، و بیداران سهر را هنوز دیده به خواب سحر گرم نگشته. دفع سردی زمهریر وی را در اوطاق آن جوان جلیل جمیل بخاری‌های بخار آتشین برافروختند و نیل چهره کمال او را سپندوار ذگال ارمنی همی سوختند. همانا غلبه آتش ذغال سنگی راه تنفس وی مسدود و در ریعان اوان جوانی و عنفوان زمان کامرانی به ناکام جهان را به درود کرد.

در بیست و سیم ربیع الاولی که بر جناب سفیر کبیر محرم بود و صباحش نظیر روز قیامت و فزع اکبر، چون خدمتکاران خفته برخواستند بخت جوان را خفته دیدند و خاطر جمعی را آشفته، لاجرم این راز پرده در پرده نماند، و این شعله جهانسوز از اشتعال ننشست، جناب سفیر کبیر شنید آنچه شنیدن نمی یاراست، و دید آنچه دیدن نمی توانست، بنا بر پاس تعظیم دولت و اظهار تأسیس صولت، دم بر نیاورده و آه نکشید و ناله نکرد و اشک نبارید، چه منافی وقار و مباین رسم اهالی آن دیار بود. به ناچار در این آتش بی دود و بدین زیان بی سود مصابرت می کرد، یعقوب وار در بیت الحزن رسالت متمکن بود، و یوسف عزیز خود را در چنگ گرگان می دید و به معاوضت عقل معاینه می کرد که این درد را درمان نه و این جراحت را مرهم نیست، این راه دیدنی است و این گل چیدنی، این مرحله رفتنی است و این غنچه شکفتنی، این ساغر شکستنی است و این صید رستنی، این جام نوشیدنی است و این جامه پوشیدنی، کسی از این دام بجهد نجهد و از این قید به کید نهد، دل پر خون را به دعای دولت روزافزون حضرت شاهنشاهی مشغول می داشت و خود را از عمل ناشکیبائی معزول، و با خود می گفت:

نظم

دولت شاه جهان است که ماند جاوید

به جهان تکیه مکن کو به فنا متهم است

علی الجمله محمود خان و قاسم خان و سایر صاحب منصبان سفارت کبری و تجار تبعه دولت اسلام کثر هم الله در تشییع جنازه با تأسفی بی اندازه موافقت کردند، و بزرگان دولت روسیه نیز لوازم احترامات به ظهور آوردند. جناب فرمانفرمای مسکو و جمیع صاحب منصبان بزرگ بعد از ظهر به منزل جناب ایلچی کبیر آمده تعزیت و تسلیت آغاز کردند، و فی الفور به سرعت سیر چرخ صاعقه این خبر را به

دارالملک معروض داشتند، و از جانب اعلیحضرت امپراطور اعظم، فرمانشرفی مسکو به تعزیت سفیر کبیر مأمور شد و جنرالی نیز از جانب جناب غراف نسلرود وزیر اعظم به منزل سفیر کبیر آمده، اظهار تأسف نمود.

در بیست و هفتم شهر ربیع الاولی تمامت صاحب منصبان روسیه به جهت مشغولی خاطر سفیر کبیر به مجلس آمده، در باب چرخ صاعقه سخن کردند، و مقرر شد که مطلبی تقریر نمایند و جواب بخواهند، در شش (۶) دقیقه از چهل (۴۰) فرسنگ سؤالی را جوابی صحیح بیاوردند و هنگام عزیمت از مسکو به پترزبورغ به تفصیلی که در روزنامه مبسوط است تشریفات و تکریمات بی اندازه به ظهور آمد.

عزیمت ایلچی کبیر ایران از مسکو به پترزبورگ

و جناب سفیر کبیر و صاحب منصبان سفارت در کمال اعزاز منزل به منزل قطع کرده به دارالملک پترزبورغ رسیدند، و در بیست و نهم ربیع الاولی که روز ملاقات جناب جلالت مآب غراف نسلرود وزیر اعظم بود، اشیک آقاسی باشی امپراطوری با کالسکه دولتی آمد، سفیر کبیر و اتباع سفارت را به اوطاق خاص جناب معزی‌الیه رسانیدند. در هر اوطاقی ارباب مناصب احترامات کردند، سه اوطاق به منزل خاص وزیر مانده، پسرش اظهار مهربانی نموده، در اوطاق ثانی جناب سیناوین با جمعی استقبال کردند، و در سیم اوطاق خود جناب مآب غراف نسلرود احترامات [۱۹۱] نسبت به جناب سفیر کبیر نموده، و نوشته و مراسله جناب جلالت مآب اشرف امجد ارفع صدراعظم ایران را مطالعه نمودند، و مجلس در کمال مهربانی و مودت گذشت و سفیر کبیر به منزل مخصوص باز آمد. و جناب وزیر اعظم به مدت نیم ساعت فاصله به بازدید سفیر آمده اظهار محبت کرد.

و در روز وصول به حضور اعلیحضرت امپراطور نیز تشریفات مجده خاصه به ظهور رسید، سفیر کبیر و متابعان سفارت به تفاوت درجات در کالسکه‌ها نشسته معزز و مجلل به حضور اعلی رفتند، و شرف خدمت اعلیحضرت امپراطور و علیاً حضرت امپراطریس و نواب مستطاب ولیعهد دولت بهیه روسیه را دریافتند، و

شرط تعزیت و تهنیت از جانب اعلیحضرت سکندررتبت شاهنشاهی از قوه به فعل آوردند، و نامه محبت ختامه را ابلاغ نموده کلمات مودت آیات به میان آورده مراجعت گزیده، در روز دوازدهم ربیع الثانی جناب ایلچی کبیر و اتباع سفارتت به دیدن نوابان قسطنطنین و میخائیل برادران اعلیحضرت ایمپراطور رفتند، و قرین عزت و سعادت بازگشتند.

و از چهاردهم ربیع الثانی امنای دولت و ارباب مناصب تا روز بیست و سیم ربیع الثانی حسب الامر اعلی بدیدن سفیر کبیر آمدند و اظهار دوستی و مواحدت کردند، و ایلچی کبیر نیز ایشان را به ترتیبی که آمده بودند، در ملاقات تقدیم و تاخیر منظور داشته همه را خرسند داشت. و ذکر مراجعت جناب سیف الملک در مقام خود مرقوم خواهد افتاد بعون الله تعالی.

[ذکر وقایع متنوعه]

و چون در بعضی از بلاد ایران جهلای شیعه درباره شیخین طعن می کردند و مایه تکدر و نقار خاطر اخوان دینی می گردید، کارگزاران دیوانی تاکید اکیده و غدغن بلیغه فرمودند که جهلا را از قدح صحابه کبار و خلفای والا مقدار ممنوع و منزجر دارند.

و هم از وقایع این ایام رنجش جناب جلالت مآب مستر موره وزیر مختار دولت بهیه انگلیسیه بی سببی قابل از امنای دولت علیه عالیه و عزیمت معاودت به لندن بود، چندانکه به ملاحظه حفظ دوستی و مودت جانبین جنابش را تسکین خواستند، توقف نگزید و چندی در تبریز و آذربایجان بماند، و از آنجا عزیمت مقصد کرد؛ ولی قونسل آن دولت ذیشوکت در دارالخلافه تبریز و بندر ابوشهر کماکمان به امور خود اشتغال داشته و دارد.

و در این ایام عباسقلی خان پسپانی را در حوالی بسطام هدف گلوله تفنگ کردند و مقرب الخاقان چراغعلی خان حاکم سابق اصفهان به تحقیق این واقعه مأمور گشت، قاتلین او را به دست آورده به مکافات و قصاص رسیدند، و او را به حکمرانی خمسه مامور داشتند و حکومت شاهرود و بسطام را به جان محمد خان